

بازخوانی تلازم نسب و توارث در شبیه‌سازی انسان

جمشید جعفرپور^۱

مهدی هنرمند زاده^۲

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین مفهوم نسب و کارکردهای حقوقی آن در توارث در طفل حاصل از شبیه‌سازی انسان و برون‌رفت از بن‌بست‌های مفهومی نظام حاکم بر احوال شخصیه انجام شده است. مسئله‌ی محوری تحقیق، ناکارآمدی ارکان سنتی اثبات نسب (نکاح شرعی و قاعده فراش) در مواجهه با فناوری‌های نوین زیستی و خطر تضییع حقوق مالی طفل، به‌ویژه حق ارث است. این مطالعه با روش تحلیلی - اجتهادی و تطبیقی (با نیم‌نگاهی به فقه اهل سنت و سایر نظام‌های حقوقی) با رویکرد حمایتی به واکاوی مصادر فقه امامیه و قواعد حقوق مدنی می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قیاس طفل شبیه‌سازی‌شده با ولدالزنا، به دلیل انتفاء ماهیت زنا و فقدان نصوص تنبیهی خاص، پس از تحلیل محتوایی روایات مشخص می‌گردد که قیاسی مع الفارق و باطل است. همچنین با بازخوانی دلالت‌های فقهی (به‌ویژه آرای امام خمینی)، تفکیک‌پذیری انتساب بیولوژیک از آثار حقوقی اثبات می‌گردد؛ بدین معنا که مقاله درصدد اثبات نسب مصطلح شرعی از راه ژنتیک نیست تا با ادعای تفکیک نسب از توارث دچار تعارض درونی شود، بلکه تأکید دارد که نسب تکوینی، مفهومی عرفی است و امارات سنتی صرفاً واجد «طریقت» جهت کشف واقع هستند. در نتیجه، با اتکا به قطعیت علمی آزمایش DNA، مقتضای توارث (قربت خونی) محقق و مانع شرعی مفقود است. در لایه‌ی قواعد فقهی و رویکرد حمایتی نیز اصول «کرامت انسانی»، «قاعده‌ی لاضرر» و «عدل و انصاف»، ضرورت تفکیک توارث از نسب مصطلح و اعطای حقوق مالی به طفل را الزامی می‌سازند. نتایج تحقیق مبین ضرورت مداخله ساختاری قانون‌گذار در قالب اصلاح یا تفسیر موسع مواد ۸۶۱ و ۱۱۵۸ قانون مدنی جهت شناسایی رسمی رابطه‌ی ژنتیکی قطعی در سناریوهای مختلف شبیه‌سازی است.

واژگان کلیدی: شبیه‌سازی انسان، قربت ژنتیکی، توارث، تفکیک‌پذیری نسب، رویکرد حمایتی، قاعده لاضرر.

۱. دانشیار دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

۲. دانشجوی دکتری رشته حقوق خصوصی، دانشگاه خوارزمی (نویسنده‌ی مسئول)

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸ * تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۲



۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

در دهه‌های پایانی قرن بیستم، پیشرفت‌های علوم زیستی و ژنتیک، بشر را در آستانه‌ی تحوّل قرار داد که چالش‌های مهم و بی‌سابقه‌ای در حوزه‌های اخلاق، الهیات و حقوق ایجاد کرد. در مرکز این پیشرفت‌ها، فناوری شبیه‌سازی انسان قرار دارد که این فناوری بر اساس تکنیک «انتقال هسته سلول سوماتیک» تولیدمثل را امکان‌پذیر می‌کند (Wilmut et al., ۱۹۹۷). شناخت فرآیند علمی - پزشکی این پدیده به‌عنوان سنگ‌بنای تمام مباحث حقوقی و فقهی در این رابطه ضروری است. در این روش، ابتدا یک سلول جسمی که حاوی تمام اطلاعات ژنتیکی فرد مورد نظر است - برای مثال، سلولی از پوست - برداشته می‌شود. هم‌زمان، یک تخمک از یک زن اهداکننده دریافت شده و هسته‌ی آن، که حامل ماده‌ی ژنتیکی اهداکننده است، با دقت خارج می‌گردد و یک تخمک «تهی‌شده» یا فاقد هسته به‌دست می‌آید. در مرحله‌ی بعد، هسته‌ی سلول جسمی فرد اول به درون این تخمک تهی‌شده منتقل می‌شود. شایان ذکر است که در این فناوری با فروض و سناریوهای چندگانه‌ای مواجهیم؛ از جمله اینکه صاحب سلول مرد یا زن باشد، تخمک‌دهنده شخص ثالثی باشد، و یا رحم میزبان متعلّق به فردی دیگر باشد که هر یک از این فروض آثار حقوقی متمایزی بر مسئله‌ی نسب و ارث بر جای می‌گذارد. با این حال، سلول ترکیبی جدید که اکنون حاوی مجموعه‌ی کامل DNA فرد صاحب سلول است، با یک شوک الکتریکی یا محرک شیمیایی، برای تقسیم و رشد تحریک می‌شود (President's Council on Bioethics, ۲۰۰۲). این سلول پس از تقسیمات متوالی به مرحله‌ی جنینی اولیه (بلاستوسیست) می‌رسد و نهایتاً برای ادامه‌ی رشد و تبدیل شدن به یک انسان کامل، در رحم یک زن کاشته می‌شود (Annas, Andrews & Isasi, ۲۰۰۲).

نتیجه این فرآیند، تولّد انسانی است که از منظر ژنتیکی، یک نسخه‌ی کاملاً همسان با فرد صاحب سلول اولیه است، نه حاصل ترکیب ژنتیکی دو والد. پدیده‌ی علمی - پزشکی شبیه‌سازی انسان، نظام‌های حقوقی موجود را با چالش‌های بنیادین



برای یافتن پاسخ به مسائل مستحدثه پیرامون آن مواجه کرده است. اگرچه فرد متولد شده در این فرایند، یک انسان کامل و به لحاظ انتقال عوامل وراثت ژنتیکی، نسخه‌ی برابر با اصل صاحب سلول جسمی است، اما هویت حقوقی او، به‌ویژه در دو نهاد بنیادین «نسب» و «توارث»، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. نظام حقوقی ایران، که بر پایه‌ی فقه امامیه استوار است، نسب قانونی را عمدتاً از طریق دو رکن «نکاح شرعی» و «قاعده‌ی فراش» به رسمیت می‌شناسد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۹۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۵۷) و توارث را به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین آثار این رابطه‌ی خونی مشروع برقرار می‌کند. فرایند شبیه‌سازی، با حذف کامل این دو رکن، نظام حقوقی موجود برای شناسایی نسب را با ناکارآمدی مواجه کرده است. در این تکنیک، رابطه‌ی زوجیت هیچ‌گونه موضوعیتی ندارد و آمیزشی صورت نمی‌گیرد.

حال پرسش این است که با انتفای قاعده‌ی «الولد للفراش»، آیا طفل مشمول حکم سلبی اماره «وللعاهر الحجر» گشته و فاقد نسب و ارث تلقی می‌شود؟ مقاله‌ی حاضر در پاسخ استدلال می‌کند که قیاس وضعیت او با «ولد الزنا»، با توجه به فقدان عنصر «زنا» (ارتباط نامشروع جسمی) و عدم شمول ادله و اجماعات ناظر بر حرمان ارث (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹، ص ۲۷۴)، نیازمند بررسی روایی و فقهی عمیق‌تری است. با تحلیل محتوایی این روایات روشن می‌گردد که چنین قیاسی از منظر فقهی و حقوقی فاقد وجاهت است و نمی‌توان او را به صرف ابهام در چگونگی انتساب به والد، از یکی از اساسی‌ترین حقوق مالی خود یعنی «ارث» محروم کرد. لازم به ذکر است که در این استدلال، ردّ قیاس با زنا به معنای پذیرش مطلق حکمت‌انگاری سلب ارث و در نتیجه تضعیف مبنای اولویت برای اثبات توارث شبیه نیست، بلکه تأکید بر عدم امکان تسری نصوص خاص حرمان ارث به پدیده‌ای نوین است.

اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر این است که سکوت قانون و فقدان پاسخی روشن در فقه، می‌تواند به خلق نسلی از انسان‌ها منجر شود که از دیدگاه حقوقی، «بی‌هویت» تلقی شده و از حقوق بنیادین خود، از جمله حق داشتن خانواده و حق ارث‌بری از والد ژنتیکی خود، محروم می‌مانند. چنین رویکردی نه تنها با کرامت ذاتی انسان، که در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و منابع اسلامی



(قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷۰) مورد تأکید قرار گرفته در تضاد است، بلکه با روح عدالت و انصاف نیز سازگاری ندارد. بنابراین، بازخوانی مفاهیم و دلالت های رایج در مورد نسب و توارث و تلاش برای یافتن راهکارهای جدید یک ضرورت مهم حقوقی و انسانی است (محقق داماد، ۱۴۰۲، صص ۴۵-۴۷). این مقاله با اتخاذ یک «نگاه حمایتی» نسبت به طفل شبیه سازی شده - که در تولّد خود هیچ نقشی نداشته - در صدد است تا این خلأ را مورد واکاوی قرار دهد و راهی برای برون رفت از این بن بست حقوقی پیشنهاد کند. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که: آیا می توان برای حمایت از فرد شبیه سازی شده، از مفهوم رایج نسب شرعی در متون فقهی عبور کرد و ضمن تفکیک میان نسب شرعی و توارث، حق ارث را مستقیماً بر مبنای «رابطه ژنتیکی» قطعی استوار نمود؟ در پاسخ، فرضیه ی مقاله بر این استوار است که استحقاق توارث در شبیه سازی لزوماً متوقف بر اثبات مفهوم مصطلح نسب (مبتنی بر رابطه زوجیت) نیست؛ بلکه می تواند با استناد به «رابطه ی ژنتیکی» به عنوان یک واقعیت عینی، با تکیه بر اصول کلی حقوقی نظیر اصل کرامت انسانی و لزوم تأمین مصالح طفل اثبات شود.

انتفای رابطه ی توارث بین زانی و ولد الزنا، یک حکم خاص است که بر اساس ادله ی روایی به منظور تنبیه زانی در نظر گرفته شده و پس از تحلیل عمیق این نصوص مشخص می گردد که قابل تسری به سایر روش های تولید مثل نیست (روشن و حمداللهی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۵)؛ لذا با توجه به این که فلسفه ی ارث بر قرابت خونی استوار است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۸۰)، انتقال مستقیم صفات ژنتیکی از صاحب سلول به طفل می تواند به صورت مستقل مبنای ایجاد حق توارث قرار گیرد. برای اثبات این فرضیه، مقاله ی حاضر با روش تحلیلی - تطبیقی و با مراجعه ی مستقیم به مصادر اصیل فقهی و حقوقی، در ابتدا به تبیین مبانی رایج نسب و توارث در فقه امامیه پرداخته و ناکارآمدی آن را در مواجهه با پدیده ی شبیه سازی نشان خواهد داد.

در ادامه، «رابطه ی ژنتیکی» به عنوان یک مبنای جایگزین و عادلانه برای برقراری حق توارث معرفی می شود. سپس، با تکیه بر اصول و قواعد فقهی، «نگاه حمایتی» به عنوان مبنای توجیه عبور از استنتاج های رایج درباره تلازم قطعی نسب شرعی و



توارث تبیین می‌گردد (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۰). در نهایت، پیشنهاد لازم برای تکمیل قانون‌گذاری در حوزه‌ی نسب و توارث ارائه خواهد شد.

۲-۱. پیشینه‌ی پژوهش

مطالعات و ادبیات حقوقی - فقهی موجود در زمینه شبیه‌سازی انسان و آثار آن بر احوال شخصیه را می‌توان به‌طور کلی در سه دسته فکری دسته‌بندی نمود:

دسته‌ی اول؛ مطالعات توصیفی و پیشینه‌ی علمی (غیرفقهی):

پژوهش‌های اولیه در این حوزه عمدتاً بر شناخت فرآیند علمی - پزشکی تکنیک انتقال هسته سلول سوماتیک و همسانی ژنتیکی طفل شبیه‌سازی‌شده با صاحب سلول تمرکز داشته‌اند که این مباحث زیست‌شناختی، پایه‌گذار تحلیل‌های فقهی و حقوقی بعدی گردیده‌اند (نظیر مطالعات ویلموت و همکاران، ۱۹۹۷؛ گزارش شورای اخلاق زیستی، ۲۰۰۲؛ و آناز و همکاران، ۲۰۰۲).

دسته‌ی دوم؛ رویکردهای فقهی سنتی و سلبی:

برخی از پژوهش‌ها با تمرکز بر فقدان ارکان سنتی نسب (علقه زوجیت و آمیزش)، طفل حاصل از شبیه‌سازی را فاقد نسب مشروع دانسته و وضعیت او را با ولدالزنا قیاس کرده‌اند. در مقابل این دیدگاه، مطالعاتی نظیر مطالعه‌ی طباطبائی و میراحمدی (۱۳۹۱) قرار دارند که با ردّ این قیاس، استدلال می‌کنند که به دلیل عدم تحقق رابطه جسمی نامشروع، ماهیت و ارکان تکوینی زنا در شبیه‌سازی کاملاً غایب است.

دسته‌ی سوم؛ مطالعات مبتنی بر بازخوانی امارات و تکوین:

بخش دیگری از پژوهش‌ها به بررسی توسعه اعتبار رابطه‌ی بیولوژیک و جایگاه آزمایش‌های DNA پرداخته‌اند. نویسندگانی چون صفایی و امامی (۱۳۸۲) و فاضل لنکرانی (۱۳۸۷) با مخدوش دانستن کارایی اماره‌ی فراش در فرض وجود قطع علمی، ملاک الحاق را واقعیت تکوینی و ژنتیکی معرفی کرده‌اند. همچنین در تبیین تفکیک‌پذیری مفهوم تکوینی نسب از آثار حقوقی آن، مطالعاتی مانند پژوهش روشن و حمداللّٰهی (۱۳۸۷) با استناد به مبانی فقهی (نظیر دیدگاه امام خمینی در تحریرالوسیله)، نشان داده‌اند که سلب ارث در مواضعی چون زنا یک حکم خاص،



استثنایی و تنبیهی ناظر به معصیت زانی است و نباید آن را به سایر روش های تولیدمثل آزمایشگاهی تسری داد.

۳-۱. وجه نوآوری پژوهش

اگرچه پژوهش های پیشین ابعاد گوناگون حرمت تکلیفی، امارات قضایی و مشروعیت تکوینی طفل شبیه سازی شده را تحلیل کرده اند، اما مقاله ی حاضر در رویکردی نو، از تلاش های تکلف آمیز برای گنجاندن این پدیده ی مستحدثه در قالب «نسب شرعی مصطلح» عبور کرده است. برای رفع هرگونه تعارض در استدلال، این پژوهش صراحتاً بیان می دارد که هدف آن اثبات نسب سنتی از راه ژنتیک نیست، بلکه با اتکا به یک «رویکرد حمایتی» و بازخوانی منطق تفکیک پذیری فقه، استحقاق ارث را از چارچوب سنتی نسب (مبتنی بر رابطه زوجیت) جدا کرده و حق توارث طفل شبیه سازی شده را مستقیماً و منحصرأً بر پایه ی «قربت مسلم ژنتیکی» به عنوان یک واقعیت عینی و مستقل اثبات می نماید. افزون بر این، مقاله می کوشد با تحلیل محتوایی دقیق ادله ی نقلی حرمان ارث و همچنین پیاده سازی روش تطبیقی و مذاقه در سناریوهای چندگانه شبیه سازی (مانند تعدّد صاحبان سلول، تخمک و رحم میزبان)، کاستی های موجود در ادبیات پیشین را برطرف سازد.

۲. ارکان نسب و توارث در فقه امامیه و حقوق ایران

برای درک عمق چالشی که شبیه سازی ایجاد می کند، ابتدا باید ارکان رایج نسب و پیوند بنیادین آن با توارث را در فقه و حقوق ایران بررسی کرد (امامی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۶۴). مطالعه ی این پیوند در رویکردی تطبیقی نشان می دهد که سایر نظام های حقوقی و همچنین فقه اهل سنت نیز، هرچند با تفاوت هایی در جزئیات، این ارکان را به عنوان اصول بنیادین پذیرفته اند.

۲-۱. تحلیل مبانی رایج نسب

در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران، نسب مصطلح (به معنای نسب نسبی ناشی از ولادت، در مقابل نسب رضاعی و سببی)، رابطه ای خونی است که از طریق ولادت



مشروع ایجاد می‌شود و بر دو رکن اصلی استوار است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۹۱؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۸۳):

۱. **نکاح شرعی:** اصلی‌ترین و بی‌شبهه‌ترین راه اثبات نسب، وجود علقه‌ی زوجیت مشروع و دائمی یا موقت میان والدین طفل است (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۶۷؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۰۴). ماده‌ی ۱۱۵۸ قانون مدنی ایران نیز به تبعیت از فقه، طفل متولد در زمان زوجیت را ملحق به شوهر می‌داند. این رکن، چارچوب اصلی مشروعیت بخشی به تولد و انتساب فرزند به والدین را تشکیل می‌دهد (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۰).

۲. **قاعده‌ی فراش:** این قاعده که یکی از شاخص‌ترین امارات قانونی در اثبات نسب است، ریشه در حدیث مشهور نبوی دارد: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَائِرِ الْحَجَرُ» (فرزند به صاحب فراش تعلق دارد و برای زناکار سنگ است) (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۲۵). این قاعده که در کتب اربعه‌ی فقهی شیعه نیز مورد استناد مکرر قرار گرفته (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۱، ص ۱۷۴)، بیان می‌دارد که فرزند متولد شده در بستر زناشویی، متعلق به شوهر است، مگر آن‌که خلاف آن با دلیلی قاطع (مانند لعان) اثبات شود. در فقه اهل سنت نیز، مذاهب چهارگانه با استناد به همین سنت نبوی، فراش را محور اصلی الحاق نسب می‌دانند (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۲۲۷). هر چند در شروط تحقق فراش (نظیر حداقل مدت زمان پس از عقد) اختلافاتی دارند.

در نظام‌های حقوقی غربی نیز تا پیش از کشف DNA، تولد در چارچوب ازدواج اماره‌ی اصلی نسب قانونی تلقی می‌شد. این اماره به قدری قدرتمند است که صرف امکان نزدیکی میان زوجین و تولد طفل در بازه‌ی زمانی متعارف حمل (حداقل شش ماه پس از نزدیکی و حداکثر مدت حمل)، برای الحاق طفل به شوهر کافی است. هدف اصلی این قاعده، جلوگیری از فروپاشی خانواده‌ها با طرح شک و شبهه‌های بی‌پایه و حمایت از وضعیت حقوقی کودکان است.

۲-۲. بررسی ملازمه بین نسب و ارث

در فقه امامیه و حقوق ایران، رابطه‌ای عمیق میان نسب و ارث برقرار است؛ تا



جایی که این دورا لازم و ملزوم یکدیگر دانسته‌اند. ماده‌ی ۸۶۱ قانون مدنی، «نسب» و «سبب» را به‌عنوان دو موجب اصلی ارث معرفی می‌کند و در ماده‌ی ۸۶۲ قانون مدنی، طبقات و درجات ارث تماماً بر مبنای قرابت نسبی تنظیم شده است. با این حال، وضعیت نسب عرفی «ولدالزنا» و عدم وجود رابطه‌ی توارث میان او و والدین طبیعی‌اش، پذیرش ملازمه‌ی مطلق بین نسب و توارث را دشوار می‌کند. به‌رغم آن‌که از منظر عوامل ژنتیکی و عرفی، تردیدی در انتساب طفل به والدین طبیعی‌اش وجود ندارد - امری که در رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۱۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (مورخ ۱۳۷۶/۴/۳) نیز بر آن تأکید شده و حتی فقیهان بزرگی چون امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله، انتساب لغوی و تکوینی طفل حاصل از زنا به زانی و زانیه را می‌پذیرند (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۰۷) - اما قانون‌گذار به تبعیت از نظر مشهور فقها، در ماده‌ی ۸۸۴ قانون مدنی صراحتاً حکم به عدم توارث میان طفل حاصل از زنا و والدین و اقوام آن‌ها داده است.

این حکم نشان می‌دهد که در نظام فقهی - حقوقی رایج، صرف «رابطه‌ی خونی» برای تحقق ارث کافی نیست، بلکه بر اساس نظر مشهور فقهای امامیه «مشروعیت رابطه» و تولّد در چارچوب خانواده، شرط اساسی برای برخورداری از این حقّ مالی است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۹، ص ۲۷۴). برای درک دقیق‌تر این موضوع، نیازمند بررسی روایی و فقهی عمیق‌تری در باب ادله‌ی نقلی حرمان ارث هستیم.

روایات متعدّدی در این باب وارد شده است؛ از جمله صحیح‌هی حلبی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «أَيُّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ قَوْمٍ حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَأَدَّعَى وَلَدَهَا فَإِنَّهُ لَا يُورَثُ مِنْهُ شَيْءٌ» (حرعاملی، ۱۴۱۴، ج ۲۶، ص ۲۷۴). تحلیل محتوایی این روایات و سایر ادله‌ی مشابه نشان می‌دهد که موضوع حکم سلبی و حرمان ارث، منحصرّاً ارتکاب «فعل حرام زنا» (سفاح) و عقوبت شارع برای زانی است، نه صرف فقدان فراش یا تولّد خارج از روال طبیعی. همین مسئله، محل اصلی چالش در پدیده‌ی شبیه‌سازی است.

۳. چالش‌های شبیه‌سازی برای نظام فقهی و حقوقی رایج



شبیه‌سازی انسان، با حذف کامل ارکان سنتی تولیدمثل، مبانی حقوقی مبتنی بر رابطه زوجیت و قاعده فراش را به چالش کشیده و پرسش‌هایی بنیادین را مطرح کرده است.

۳-۱. تبیین فقدان ارکان رایج نسب در فرآیند شبیه‌سازی

فرآیند شبیه‌سازی انسان، تولید مثلی غیرجنسی است که در آن، هیچ‌یک از ارکان رایج اثبات نسب وجود ندارند:

۱. **فقدان رابطه زوجیت:** در بسیاری از فروض شبیه‌سازی، هیچ‌گونه علقه زوجیتی میان صاحب سلول جسمی و زن صاحب تخمک یا رحم میزبان وجود ندارد. در واقع، در تحلیل فقهی و بررسی آثار نسب و ارث، باید میان سناریوهای چندگانه شبیه‌سازی تفکیک قائل شد:

الف) صاحب سلول، تخمک‌دهنده و رحم میزبان، همگی یک زن باشند؛
ب) صاحب سلول یک مرد باشد و تخمک و رحم میزبان متعلق به همسر قانونی او باشد؛

ج) از تخمک اهدایی یا رحم جایگزین (شخص ثالث) استفاده شود.
در فرض «الف» و «ج»، هیچ‌گونه علقه زوجیتی که بتواند مبنای نسب شرعی مصطلح قرار گیرد، وجود ندارد و حتی ممکن است صاحب سلول جسمی نیز یک زن باشد که در این حالت، اساساً هیچ مردی در فرایند تولیدمثل نقش ندارد (Wilmut et al., ۱۹۹۷, p. ۸۱۰).

۲. **فقدان آمیزش (وطی):** فرآیند انتقال هسته سلول و تحریک آن برای تقسیم، یک عمل کاملاً آزمایشگاهی است (Kass et al., ۲۰۰۲, p. ۴۵) و عنصر آمیزش که در فقه برای تحقق نسب (ولو از طریق وطی به شبهه) نقشی محوری دارد، در تمام فروض فوق به‌طور کامل حذف شده است.

۳. **عدم کارایی قاعده فراش:** از آنجا که «فراش» یا بستر زناشویی در این فرآیند موضوعیت ندارد و تولد حاصل آمیزش نیست، استناد به اماره فراش برای اثبات نسب، بی‌معنا و ناممکن می‌گردد. اماره فراش در جایی کاربرد دارد که «احتمال» انتساب به شوهر وجود داشته باشد اما، در شبیه‌سازی انسان، بحث این احتمال



مطرح نیست؛ بلکه علم قطعی ژنتیکی وجود دارد که سلول متعلق به چه کسی است. بنابراین در روش های نوین تولید مثل آزمایشگاهی، ملاک الحاق، واقعیت تکوینی و ژنتیکی است، نه اماره ی فراش (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۷، ص ۸۵).

بر این اساس، مفروض های رایج در فقه و حقوق برای تشخیص و اثبات نسب طفل شبیه سازی شده کارآمد نیستند و لازم است به لحاظ تحلیل فقهی و فلسفه احکام مورد بازخوانی قرار گیرند (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۰).

۳-۲. نقد نفی نسب در انسان شبیه سازی شده

در مواجهه با این چالش، برخی با تکیه بر فقدان ارکان رایج نسب، فرد شبیه سازی شده را فاقد نسب مشروع دانسته و او را با ولد الزنا قیاس می کنند. این دیدگاه از جهات مختلفی قابل نقد جدی است:

۱. قیاس مع الفارق و تفکیک احکام اولیه از عناوین ثانویه:

این قیاس فاقد وجاهت فقهی است. ماهیت عمل زنا یک فعل حرام اولی و مبتنی بر آمیزش نامشروع جسمی (ایلاج) است؛ در حالی که شبیه سازی یک فرآیند علمی - پزشکی است که ارکان تحقق زنا در آن غایب اند (طباطبائی و میراحمدی، ۱۳۹۱). در اینجا ممکن است استدلال شود که شبیه سازی نیز به دلیل ایجاد «مفسده ی اجتماعی» (نظیر فروپاشی نهاد خانواده یا اختلال در مفاهیم مادری و پدری) از باب «عنوان ثانوی» با زنا مشترک است و باید حکم حرمان از ارث بر آن نیز بار شود.

در پاسخ باید گفت: اولاً، حتی اگر بپذیریم شبیه سازی به دلیل مفسد جانبی اش دارای «حرمت ثانوی» است، این حرمت عارضی، ماهیت تکوینی و قرابت قطعی ژنتیکی را از بین نمی برد. ثانیاً، تحلیل محتوایی روایات نشان می دهد که حرمان از ارث در ولد الزنا، یک «حکم اولی خاص و تنبیهی» است که منحصرأ مستند به نصوص روایی ویژه (نظیر قاعده ی «للعاهر الحجر») وضع شده است. تسری دادن این مجازات خاص به طفل حاصل از فرآیندی که صرفاً به دلیل عوارض جانبی و عناوین ثانویه حرام شمرده شده، مصداق بارز قیاس باطل و فاقد اعتبار در فقه امامیه است.



۲. نادیده گرفتن واقعیت تکوینی و ژنتیکی:

رابطه‌ی مبتنی بر انتقال عوامل ژنتیکی و علی - معلولی میان صاحب سلول جسمی و فرد شبیه‌سازی‌شده، یک حقیقت قطعی و انکارناپذیر است (Annas, Andrews & Isasi, ۲۰۰۲, p. ۱۵۴). همان‌طور که فقه امامیه «نسب تکوینی و لغوی» را حتی برای ولدالزنا به رسمیت می‌شناسد (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۰۷)، به طریق اولی باید این رابطه‌ی عینی و مسلّم در شبیه‌سازی را نیز پذیرفت.

۳. مغایرت با روح حمایتی حقوق اسلامی:

هدف غایی قواعد نسب، حمایت از کودک، اعطای هویت به او و تضمین حقوق مادی و معنوی او است. بر اساس قواعد فقهی و مقاصد الشریعة، اصل بر حفظ حقوق و کرامت انسانی است و محروم کردن یک انسان بی‌گناه از هویت و حقوق اساسی مالی‌اش (نظیر ارث) صرفاً به دلیل شیوه‌ی نوین تولّد، با قواعدی نظیر «نفی عسر و حرج»، «لاضرر» و مقاصد حمایتی شارع در حفظ النسل و المال در تضاد آشکار است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۵). چنین دیدگاهی، به جای حلّ مسئله، به خلق یک بحران انسانی و اجتماعی دامن می‌زند.

بنابراین، تلاش برای گنجاندن شبیه‌سازی در قالب‌های نامشروع سنتی، نه تنها از نظر مبانی فقهی و اصولی ضعیف است، بلکه با واقعیت‌های علمی و اهداف حمایتی نظام حقوقی اسلام در تضاد قرار دارد.

۴. رابطه‌ی ژنتیکی، مبنای اثبات نسب و برقراری رابطه‌ی توارث

چالش ناکارآمدی مفروض‌های فقهی - حقوقی رایج درباره‌ی نسب طفل شبیه‌سازی‌شده، منتج به این می‌شود که یا فرد شبیه‌سازی‌شده را در خلأ حقوقی رها کنیم، یا مفروض‌های رایج درباره نسب را مورد بازخوانی قرار داده و مبنایی نوین برای اثبات نسب او بر اساس وجود رابطه‌ی خونی و ژنتیکی کشف نماییم. این بخش به تحلیل اعتبار علمی و حقوقی رابطه‌ی ژنتیکی و ظرفیت آن برای تبدیل شدن به مبنایی مستقل برای احوال شخصیه و حقوق ارثیه‌ی شبیه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با الهام از منطق فقه به مبنایی نوین برای تعیین نسب و توارث رسید.



۴-۱. اعتبار علمی و حقوقی رابطه ژنتیکی

پیش از آن که بتوان رابطه ی ژنتیکی را به عنوان مبنای حقوقی معرفی کرد، باید جایگاه کنونی آن در نظام قضایی و ظرفیت های بالقوه آن را سنجید.

الف. آزمایش های DNA و اثبات نسب در دعاوی

در دهه های اخیر، آزمایش DNA به ابزاری رایج در دعاوی اثبات نسب تبدیل شده است. این آزمایش با ارائه ی ضریب اطمینانی که غالباً فراتر از ۹۹.۹٪ است (شجاعی و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۴۵)، قطعیتی را به ارمغان می آورد که هیچ یک از امارات شرعی و قانونی، یارای رقابت با آن را ندارند. با این حال، نظام حقوقی ایران در برابر پذیرش آن به عنوان یک «دلیل قاطع و مستقل» با احتیاط برخورد کرده است (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۱).

جایگاه فعلی آزمایش DNA در رویه ی قضایی، عمدتاً در قالب یک «اماره ی علمی معتبر» تعریف می شود که می تواند اماره ی فراش را تقویت یا تضعیف کند و در غیاب اماره ی فراش، به عنوان دلیل اصلی عمل کند. با این وجود، حقوق ما هنوز به نقطه ای نرسیده که «رابطه ی ژنتیکی» را هم عرض نسب قانونی بداند؛ چراکه نسب هم چنان یک تأسیس حقوقی - اجتماعی است. در رویکرد تطبیقی، در نظام های حقوقی غرب (نظیر کامن لا)، با کشف DNA، مفهوم نسب از «قربت حقوقی صرف» به سمت «واقعیت زیست شناختی» چرخش پیدا کرده است و در فقه اهل سنت نیز برخی فقهای معاصر در موارد نفی ولد به قطعیت آزمایش DNA استناد کرده اند.

ب. رابطه بیولوژیک؛ مبنای مستقل نسب و ارث

در پدیده ی نوظهوری مانند شبیه سازی که فاقد مفروض های رایج فقهی و حقوقی است، باید اعتبار «رابطه ی ژنتیکی» را از یک اماره تأییدی به یک «مبنای تأسیسی و مستقل» ارتقا داد. در علم اصول فقه، «نسب» حقیقت شرعیه و تأسیسی محض ندارد، بلکه یک واقعیت تکوینی و مفهوم عرفی است که شارع مقدس آن



را با شرایطی امضا کرده است (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۰۷). اگرچه برخی اصولیون مانند آیت‌الله خویی در برخی از مفاهیم فقهی قائل به تأسیس شرعی هستند (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۵)، اما در موضوع احراز نسب، بازگشت به عرف و تکوین یک اصل پذیرفته شده است. جوهری نسب در نگاه عرف چیزی جز پیدایش انسان از منشأ ژنتیکی نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۷، ص ۸۵). بر این اساس، حتی در فرض فقدان زوجیت، اگر انتساب تکوینی قطعی باشد و مانع شرعی خاصی مانند «زنا» وجود نداشته باشد، آثار حقوقی آن از جمله توارث جاری می‌شود. این رویکرد با فلسفه قوانین ارث (که مبتنی بر قرابت است) کاملاً سازگار است.

۲-۴. تفکیک‌پذیری «نسب» از «توارث»

شاید پیشنهاد تفکیک توارث از نسب، امری بدعت‌آمیز به نظر برسد اما، با نگاهی عمیق‌تر به منطق فقهی، درمی‌یابیم که خود فقه امامیه، این تفکیک را در مهم‌ترین چالش نسب، یعنی «ولدالزنا»، به رسمیت شناخته است.

الف. تحلیل دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد انتساب ولدالزنا

امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله صراحتاً بیان می‌دارند که ولدالزنا از والدین طبیعی خود ارث نمی‌برد (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۸۷). در عین حال، ایشان انتساب لغوی، عرفی و بیولوژیک طفل به والدین زناکار را انکار نمی‌کنند. رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (شماره ۶۱۷) نیز با استناد به عرف، زانی را پدر طفل شناخته و او را مکلف به پرداخت نفقه و اخذ شناسنامه برای طفل می‌داند. این دیدگاه یک تفکیک مفهومی را آشکار می‌سازد: تفکیک بین «انتساب تکوینی» و «آثار حقوقی». فقه امامیه در ولدالزنا، انتساب را می‌پذیرد اما به دلیل وجود یک مانع شرعی، توارث را سلب می‌کند. این نشان می‌دهد که پیوند میان نسب مصطلح و ارث، یک تلازم عقلی و ناگسستگی نیست.

ب. برقراری توارث در شبیه‌سازی

استدلال مقاله بر این پایه استوار است: در فرآیند شبیه‌سازی، نه تنها هیچ «مانع



شرعی» (مانند عمل حرام زنا) وجود ندارد، بلکه «مقتضی» (رابطه ی مسلم زنتیکی) به طور کامل موجود است. در اینجا ممکن است اشکال شود که حرمان ارث در زنا جنبه تنبیهی دارد و نمی توان آن را مقایسه کرد؛ در پاسخ باید گفت: اگرچه در فقه امامیه، جنبه بازدارندگی و تنبیهی سلب ارث در زنا، بیشتر به عنوان «حکمت» حکم شناخته می شود تا «علّت» تاّمه (تا باب قیاس باز نشود)، اما استدلال ما در اینجا اساساً مبتنی بر قیاس شبیه سازی با زنا نیست؛ بلکه دقیقاً برعکس، مبتنی بر «تمسک به عموماتِ قرابت» و «فقدان مانع» است. به عبارت دقیق تر، پذیرش حکمت انگاری سلب ارث در زنا، مبنای مقاله را تضعیف نمی کند و ما دچار تعارض درونی نمی شویم؛ زیرا مقاله از ابتدا در پی اثبات «نسب مصطلح شرعی» از راه ژنتیک نیست، بلکه تلاش می کند نشان دهد با انتفای حکمت تنبیهی در شبیه سازی، توارث مستقیماً بر مبنای تکوین اثبات می شود. وقتی مقتضی قرابت موجود و مانع مفقود باشد، استقرار حق توارث مطابق با اصول استنتاج فقهی است (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۴۵). بنابراین، در شبیه سازی که عملی تنبیهی متصور نیست، دلیلی برای سلب ارث وجود ندارد و فقه می تواند منطق تفکیک پذیری خود را در جهت اثباتی و حمایتی به کار گیرد.

۵. تبیین نگاه حمایتی نسبت به طفل شبیه سازی شده

پس از اثبات قابلیت رابطه ی ژنتیکی برای توارث، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا ضروری است حقوق ارثیه را برای طفل شبیه سازی شده محقق بدانیم؟ پاسخ در «نگاه حمایتی» فقه و حقوق به نسلی است که در نحوه ی تولّد خویش نقشی نداشته اند.

۵-۱. اصول و قواعد فقهی حامی حقوق طفل شبیه سازی شده

پس از اثبات قابلیت رابطه ی ژنتیکی برای توارث، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا ضروری است حقوق ارثیه را برای طفل شبیه سازی شده محقق بدانیم؟ پاسخ در «نگاه حمایتی» فقه و حقوق به نسلی است که در نحوه ی تولّد خویش نقشی نداشته اند.



الف. استناد به اصول و قواعد فقهی

۱. اصل کرامت انسانی: فرد شبیه‌سازی شده مصداق «بنی آدم» (اسراء: ۷۰) است. کرامت منشأ حقوق بنیادین از جمله حق بر هویت و برخورداری از جایگاه اجتماعی و مالی است. در فقه اسلامی و مبانی حقوق بشر، این کرامت به شیوهی تکوین و خلقت وابسته نیست، بلکه به ماهیت انسانی طفل تعلق می‌گیرد.
 ۲. قاعده‌ی لاضرر: این قاعده، هر حکمی را که منجر به ورود ضرر نامشروع شود، نفی می‌کند. احتمال دارد منتقدان استدلال کنند که «اجرای حکم شرعی خدا، ضرر محسوب نمی‌شود»؛ در پاسخ باید گفت این کلام زمانی صادق است که حکم شرعی قطعی باشد (الضرر المتدارک بالشارع لیس بضرر)؛ اما در مسئله‌ی مستحذته‌ای چون شبیه‌سازی که با «شک در شمول حکم حرمان ارث» مواجهیم، اصل اولی عدم ضرر است. نفی توارث، یک «حکم ضرری» است که موجب محرومیت شدید مالی فرد می‌شود و قاعده‌ی لاضرر، صراحتاً جعل هرگونه حکم ضرری را در شریعت در موارد شک نفی می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۴۶).
- برای تحلیل محتوایی عمیق‌تر، باید به روایات پایه‌ای این قاعده، از جمله نبوی مشهور «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۹۲) و قضیه «سمره بن جندب» مراجعه کرد. در این نصوص، اِعمال حق مالکیت سمره به دلیل ایجاد ضرر برای دیگری توسط پیامبر (ص) نفی گردید؛ در تحلیل فقهی، این قاعده به‌عنوان یک «قاعده‌ی حاکمه» بر عمومات شرعی اشراف دارد. لذا، حتی اگر بر فرض بعید، عموماتی دال بر انحصار توارث در نکاح سنتی وجود داشته باشد، قاعده‌ی لاضرر به عنوان مانع ساختاری، تسری حکم سلبی محرومیت را به طفل بی‌گناه نفی می‌کند؛ زیرا محرومیت مالی طفل، ضرری ناروا و بدون جبران است. این منطق روایی در فقه اهل سنت نیز از طریق قاعده‌ی «الضرر یزال» (مبنی بر حدیث لاضرر در سنن ابن‌ماجه) و با تکیه بر اصل «استصلاح» (مصالح مرسله) برای حمایت از حقوق مالی کودکان در فروض مستحذته به کار گرفته می‌شود. این قاعده در سناریوهای چندگانه شبیه‌سازی آثار متفاوتی دارد:



• در فرض اول (صاحب سلول مرد + تخمک اهدایی + رحم جایگزین): اعمال قاعده‌ی لاضرر، مانع از رها شدن طفل در خلأ مالی شده و حق توارث او را نسبت به ترکه صاحب سلول (به عنوان منشأ اصلی انتقال عوامل وراثت) تثبیت می‌کند.

• در فرض دوم (صاحب سلول زن + رحم و تخمک خود او): به دلیل وحدت منشأ ژنتیکی و زیستی، ضرر ناشی از حرمان ارث شدیدتر بوده و قاعده با قطعیت بیشتری حکم به توارث مستقیم می‌دهد.

• در فرض سوم (صاحب سلول مرد/زن + رحم میزبان شخص ثالث): قاعده‌ی لاضرر، رابطه‌ی توارث را میان طفل و صاحب سلول به دلیل پیوند عینی ژنتیکی برقرار می‌سازد، اما توارث میان طفل و صاحب رحم (مادر جانشین) را به دلیل عدم وجود رابطه‌ی ژنتیکی، تابع احکام خاص قرابت رضاعی یا وطی به شبهه (از حیث ملاک حمایتی) قرار می‌دهد.

۳. لزوم تأمین مصلحت طفل:

در تمام ابواب فقهی خانواده، «مصلحت طفل» معیار اساسی است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۵۰). این اصل فقهی، همسو با مفهوم غربی «Best Interests of the Child» در کنوانسیون‌های بین‌المللی، اقتضا می‌کند که در فرض ابهام فقهی، تفسیری انتخاب شود که غبطه‌ی مالی و هویتی کودک را به حداکثر برساند.

محروم کردن طفل از ارث، او را به یک «شهروند درجه دو» تبدیل می‌کند. مهم‌تر از ضرر مادی، این اقدام یک «ضرر حیثیتی و معنوی» عمیق به همراه دارد؛ چراکه به معنای انکار رسمی نزدیک‌ترین پیوند خویشاوندی اوست. در فقه امامیه، «ضرر معنوی» و هتک حرمت نه تنها محل اعتناست، بلکه در کنار دماء و اموال، از بالاترین درجات حمایت برخوردار است و قاعده‌ی لاضرر به تصریح فقهای معاصر، شامل نفی ضررهای آبرویی و حیثیتی نیز می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۶۸).

قواعدی چون لاضرر نظام حقوقی را ملزم می‌کنند تا تفسیری ارائه دهد که مانع از ورود چنین زبانی شود. برای رفع تعارض درونی استدلال، مجدداً تأکید می‌شود که این تبیین حمایتی درصدد آن نیست که از طریق اثبات ضرر، «نسب مصطلح شرعی» را جعل کند (تا اشکال دور یا تعارض پیش آید)، بلکه هدف آن، اثبات



تفکیک‌پذیری احکام و برقراری مستقیم «حق مالی توارث» بر پایه‌ی قرابت تکوینی احراز شده است تا ضرر حیثیتی و مادی مرتفع گردد.

۲-۵. اصول کلی حقوقی و هدف غایی قوانین

الف. استناد به اصول کلی حقوقی

۱. اصل احترام به حقوق مکتسبه: این اصل که از اصول بنیادین حقوق عمومی و خصوصی در ایران است، بیان می‌دارد که اگر با تولّد، وضعیت حقوقی قرابت ایجاد شود، حقوق ناشی از آن (مکتسبه) نباید تضییع گردد (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۲۱۵).

۲. اصل اخلاقی - حقوقی عدل و انصاف: در فقه امامیه و حقوق، «عدل و انصاف» به عنوان یک اصل اخلاقی - حقوقی برای حل معضلات و پر کردن خلأها مورد استناد قرار می‌گیرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹). عدالت ایجاب می‌کند میان فرزند طبیعی و شبیه‌سازی‌شده تبعیض قائل نشویم. در نظام‌های حقوقی مدرن غربی (مانند فرانسه و آلمان) و دکترین حقوقی کامن‌لا، اصول برابری و عدالت توزیعی مانع از آن می‌شوند که وضعیت بیولوژیک خاص یک طفل، مجوّزی برای تبعیض در حقوق ارثیه وی قرار گیرد.

۳. تفسیر قوانین در راستای مصلحت طفل: اگرچه در امور کیفری «تفسیر به نفع متّهم» جاری است، در حقوق خانواده اصل «غبطه و مصلحت کودک» (مستفاد از ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی و کنوانسیون حقوق کودک) اقتضا می‌کند در موارد خلأ، تفسیری صورت گیرد که دایره‌ی حقوق طفل را گسترش دهد (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۵).

ب. بازخوانی هدف غایی قوانین ارث

هدف غایی قوانین ارث، توزیع ثروت بر مبنای قرابت خونی و پیوندهای عاطفی است. در طول تاریخ، نکاح و فراش بهترین «اماره» برای کشف این پیوند بوده‌اند. امروز، فناوری ژنتیک این اماره را به «دلیل قطعی» تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، اصرار بر امارات ظنّی سنتی و نادیده‌گرفتن دلیل قطعی علمی، از منظر منطق فقهی و حقوقی، مصداق بارز «ترجیح طریقیّت بر موضوعیّت» و تقدّم



بخشیدن ابزار بر غایت است که فاقد وجاهت علمی است. لذا تفسیر غایت گرایانه ایجاب می کند که «رابطه ی ژنتیکی» به عنوان تجلّی نوین همان «قربان خونی» مدنظر شارع به رسمیت شناخته شود.

۶. نتیجه گیری و پیشنهادات

۶-۱. نتیجه گیری

مسیر این پژوهش، گذار از بن بست های مفهومی نظام حاکم بر اثبات نسب، به سوی بازخوانی عادلانه ی ارکان اثبات نسب طفل شبیه سازی شده و شیوه ی برقراری رابطه ی توارث در این زمینه بود. این مسیر با اذعان به ناکارآمدی مفروض های حاکم بر ادله ی رایج اثبات نسب (نکاح شرعی، آمیزش و اماره ی فراش) آغاز شد. در ادامه، احتمال بلا تکلیف ماندن بحث نسب چنین طفلی مطرح گردید. این خلأ، طفل شبیه سازی شده را در معرض خطر انکار هویت و تضییع حقوق بنیادین، به ویژه حق ارث، قرار می دهد.

در گام بعدی، راه کار جایگزین معرفی شد؛ جایگزینی «اماره های» شرعی و قانونی اثبات نسب با «دلیل قطعی علمی». رابطه ی بیولوژیک به عنوان یک واقعیت مسلم و قابل اثبات، به مثابه مبنایی نوین برای برقراری قربان و به تبع آن، توارث، مطرح شد. این پژوهش نشان داد که چگونه منطق درونی خود فقه، این گذار را برمی تابد. با تحلیل دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد ولد الزنا، اثبات شد که در اندیشه ی فقهی، «انتساب» (رابطه بیولوژیک) از آثار کامل حقوقی آن (مانند توارث) تفکیک پذیر است. این منطق اجازه می دهد تا استدلال دیگری مطرح شود؛ بر این مبنا که سلب ارث در زنا مبتنی بر موانع خاص و روایات تنبیهی است و در غیاب هرگونه مانع شرعی و با حضور «مقتضی» کامل (رابطه ژنتیکی قطعی در شبیه سازی)، با تمسک به عموماً ادله ی قربان می توان اثر توارث را اثبات نمود.

در نهایت، این راه کار با «نگاه حمایتی» توجیه گردید. با استناد به اصول فقهی مانند «کرامت انسانی» و «قاعدۀ لاضرر» و اصول کلی حقوقی مانند «عدالت» و «تفسیر به نفع فرد»، استدلال شد که محروم کردن یک انسان از حقوق اساسی خود



به دلیل شیوهی تولّدش، مصداق بارز اضرار به غیر و نقض کرامت ذاتی او است. این نگاه حمایتی، نه یک انتخاب، بلکه یک الزام فقهی، حقوقی و اخلاقی است. با عنایت به تمام استدلال‌های مطرح شده در این مقاله و با الهام از نتایج جامع پژوهش‌های بنیادین در این حوزه، مهم‌ترین نتایج به دست آمده را می‌توان به شکل زیر جمع‌بندی نمود:

۱. بر اساس قاعده‌ی کلی «کُلُّ شَيْءٍ هُوَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعِهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۴، ص ۲۳۶، ح ۳۰۴۲۳) و بر مبنای اصل برائت در شبهات حکمیة تحریمیه که مایه‌ی الحاق مشکوکات به اباحتی اصلیه در مواجهه با افعال نوپدید است (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۳۹)، حکم اولیه‌ی شبیه‌سازی از منظر فقه امامیه، جواز است و قیاس آن با اعمال حرامی چون زنا، قیاسی مع الفارق و نادرست است.

۲. فقه اسلامی یک نظام حقوقی پویا و پاسخگو است، نه مجموعه‌ای از قواعد خشک و غیرقابل انعطاف. همان‌گونه که فقه در مواردی چون «وطی به شبهه» (برای حفظ نسب طفل بی‌گناه) و «قربت رضاعی» (برای ایجاد حرمت بر مبنایی غیر از خون)، از چارچوب تولّد در نکاح فراتر رفته و به واقعیت‌های دیگر اعتبار بخشیده است، امروز نیز می‌تواند به واقعیت قطعی ژنتیکی اعتبار بخشد. اصرار بر مفروض‌های رایج در اثبات نسب در جایی که ابزار علمی قطعی برای کشف حقیقت وجود دارد، با روح حقیقت‌جوی شریعت و مقاصد آن در باب حفظ نسب و اجرای عدالت، سازگار نیست. در فقه اهل سنت نیز از طریق حجیت «قیافه‌شناسی نوین» (آزمایش DNA)، تمایل جدّی به سمت پذیرش قطع علمی برای حفظ حقوق طفل در فروض مستحدثه شکل گرفته است.

۳. نسب، یک مفهوم عرفی است و حقیقت شرعیه ندارد. بنابراین، عرف با مشاهده‌ی رابطه قطعی بیولوژیک، به وجود رابطه والد - فرزندی حکم می‌کند.

۴. هدف غایی قوانین ارث، توزیع ثروت بر مبنای نزدیک‌ترین و واقعی‌ترین قرابت خونی و رحم است؛ چنان‌که فقیهان بر اساس آیه‌ی کریمه «وَأُولُواْلِأَرْحَامِهِمْ أُولُوْی بَعْضٌ» مبنای توارث را تحقّق عینی و تکوینی رحم و قرابت می‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج



۳۹، ص ۷) و در حقوق معاصر نیز فلسفه‌ی ارث بر پایه‌ی احترام به پیوندهای طبیعی خانواده و توزیع عادلانه ثروت استوار است (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۵). اماره‌ی فراش، ابزاری (اماره‌ای ظنی) برای کشف این واقعیت در گذشته بوده است؛ چرا که امارات در اصول فقه واجد «طریقت» جهت کشف واقع هستند و با حصول قطع علمی خلاف، حجیت خود را از دست می‌دهند (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۲۲). امروز، علم ژنتیک و آزمایش DNA این واقعیت را مستقیماً، قطعی و بدون نیاز به امارات صوری اثبات می‌کند؛ لذا اصرار بر ابزار قدیمی و نادیده گرفتن هدف اصلی قانون، منجر به بی‌عدالتی می‌شود. نظام حقوقی ایران با پذیرش تدریجی اعتبار آزمایش DNA، گام در این مسیر نهاده و اکنون ضروری است این اعتبار را در مورد پدیده‌های نوظهوری همچون شبیه‌سازی به رسمیت ببندد.

۵. هیچ انسانی نباید به‌خاطر شرایطی که در آن نقشی نداشته، مجازات شود. طفل شبیه‌سازی‌شده، یک انسان کامل با تمام حقوق و کرامت ذاتی است. محروم کردن او از هویت خانوادگی و حقوق مالی، یک تبعیض ناروا و اقدامی غیراخلاقی است که با وجدان هر انسان منصفی در تضاد قرار دارد.

۶. حکم عدم توارث در ولدالزنا، یک حکم استثنایی و ناشی از مانع خاص شرعی (انتساب به معصیت) است و پس از تحلیل محتوایی ادله‌ی نقلی روشن می‌شود که به‌هیچ‌وجه قابل تسری به انسان شبیه‌سازی‌شده (که فاقد هرگونه گناه تکلیفی در فرآیند تولد است) نیست. لذا طفل شبیه‌سازی‌شده، به عنوان فرزند والد یا والدین ژنتیکی خود، مشمول عموماً و اطلاقات ادله‌ی ارث قرار گرفته و از ایشان ارث می‌برد.

۷. در سناریوهای چندگانه شبیه‌سازی، آثار حقوقی باید متناسب با سهم بیولوژیک تحلیل شود؛ در فرضی که صاحب سلول مرد و تخمک‌دهنده زن دیگری باشد، به دلیل انتقال ۱۰۰٪ ماده‌ی ژنتیکی هسته‌ای از صاحب سلول، مقتضی ارث از او کاملاً محقق است، در حالی که رابطه با تخمک‌دهنده (به دلیل سهم ناچیز DNA میتوکندریایی) و رحم میزبان، صرفاً واجد آثار حمایتی شبه‌رضاعی یا امانت‌داری زیستی خواهد بود.



۸. مناسب است قانون‌گذار با درک تحولات علمی، خلأ قانونی موجود را مرتفع ساخته و با اصلاح یا تفسیر قوانین، جایگاه «رابطه‌ی ژنتیکی» را به‌عنوان یکی از ادله‌ی قاطع اثبات قرابت نسبی و آثار حقوقی آن، به صراحت به رسمیت بشناسد.

۲-۶. پیشنهادات راهبردی و اصلاحی

یافته‌ها و نتایج این پژوهش، هرچند راه‌کارهای نظری و تفسیری برای حلّ چالش توارث فرد شبیه‌سازی‌شده ارائه می‌دهد، اما برای ایجاد ثبات حقوقی، جلوگیری از صدور آرای متعارض و انطباق نظام حقوقی کشور با واقعیت‌های علمی و اجتماعی، نیازمند اقدامات عملی در حوزه‌ی تقنین است. خلأ قانونی در زمینه‌ی احوال شخصیه ناشی از فناوری‌های نوین زیستی، منشأ اصلی عدم قطعیت و تشّت آراء است. اتکای صرف به تفسیر قضایی، هرچند ضروری است امّا، نمی‌تواند جایگزین یک متن قانونی شفاف و راه‌گشا شود. لذا موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

الف. افزودن یک ماده یا تبصره به کتاب هشتم قانون مدنی (در باب نسب) پیشنهاد می‌شود ماده‌ای جدید یا تبصره‌ای به مواد مربوط به ادله‌ی اثبات نسب (مانند مواد ۱۱۵۸ به بعد) افزوده شود با این مضمون: «در مواردی که تولّد از طریق شبیه‌سازی انسان و سایر روش‌های تولیدمثل غیرجنسی صورت گرفته و ارکان سنتی اثبات نسب (نکاح و آمیزش) موضوعیت ندارد، رابطه‌ی ژنتیکی قطعی که از طریق آزمایش‌های علمی معتبر به اثبات می‌رسد، در تمام سناریوهای چندگانه تولیدمثل آزمایشگاهی (با تفکیک سهم بیولوژیک هسته‌ای) به منزله‌ی رابطه قرابت تکوینی محسوب شده و آثار حقوقی مالی از جمله توارث، بدون نیاز به اثبات زوجیت، بر پایه‌ی احراز مقتضی و فقدان مانع بر آن مترتب خواهد بود». این اصلاحیه، ضمن حفظ مفروض‌های رایج اثبات نسب برای موارد عادی، یک راه‌کار مشخص و قانونی برای پدیده‌های نوظهور ارائه می‌دهد. این اقدام، «رابطه‌ی ژنتیکی» را از یک اماره قضایی به یک دلیل قانونی مستقل در شرایط خاص ارتقا داده و به مناقشات موجود پایان می‌بخشد.



ب. اصلاح یا تفسیر موسّع ماده ۸۶۱ قانون مدنی (در باب موجبات ارث) پیشنهاد می‌شود تفسیری قانونی ارائه شود یا تبصره‌ای به ماده ۸۶۱ قانون مدنی افزوده شود تا مشخص گردد که مقصود از «نسب» در این ماده، صرفاً نسب مبتنی بر اماره‌ی فراش سنتی نیست و شامل هرگونه قرابت بیولوژیک و ژنتیکی قطعی که به تأیید روش‌های متقن علمی رسیده و فاقد موانع تنبیهی منصوص (مانند زنا) باشد نیز می‌شود.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. امامی، سید حسن. (۱۳۷۶). حقوق مدنی. جلد ۳ و ۵. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
۳. انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۵ ق.). القضاء و الشهادات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۴. _____ (۱۴۱۵ ق.). رسالة فی الموارث. جلد ۲. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۵. _____ (۱۴۱۶ ق.). فرائد الأصول. جلد ۱. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹-۱۴۱۴ ق.). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. جلد ۲۱، ۲۴ و ۲۶. قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
۷. خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۹). تحریر الوسیله. جلد ۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰ ق.). صراط النجاة فی أجوبة الاستفتاءات. جلد ۱. قم: نشر المنتظر.
۹. _____ (۱۴۲۲ ق.). موسوعة الإمام الخوئي (مبانی العروة الوثقی / مصباح الأصول). جلد ۱. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي.
۱۰. روشن، محمد؛ و حمداللهی، عاصف. (۱۳۸۷). نسب طفل متولد از رحم جایگزین. پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، ۹(۲۸)، ۱۲۷-۲۰۱.
۱۱. شجاعی، جلال؛ و همکاران. (۱۳۸۵). بررسی ارزش اثباتی آزمایش‌های ژنتیک در دعاوی اثبات نسب. مجله پزشکی قانونی ایران، ۱۲(۳)، ۴۰-۵۰.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ ق.). من لا یحضره الفقیه. جلد ۲، ۳ و ۴. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. صفایی، سید حسین؛ و امامی، اسدالله. (۱۳۸۲). مختصر حقوق خانواده. تهران: نشر میزان.
۱۴. طباطبائی، محمدصادق؛ و میراحمدی، مریم. (۱۳۹۱). بررسی حکم تکلیفی شبیه‌سازی انسان. مطالعات حقوق تطبیقی معاصر، ۷، ۲۰۵-۲۲۶.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ ق.). المبسوط فی فقه الإمامیه. جلد ۴. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۱۶. فاضل لنکرانی، محمدجواد. (۱۳۸۷). بررسی فقهی-حقوقی تلقیح مصنوعی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۱۷. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۶). دوره مقدماتی حقوق مدنی: ارث. تهران: نشر میزان.
۱۸. _____ (۱۴۰۰). ارث. جلد ۱ و ۲. تهران: نشر میزان.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق.). الکافی. جلد ۵ و ۷. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۰. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۴۰۲). قواعد فقه: بخش مدنی ۲. تهران: انتشارات سمت.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱ ق.). القواعد الفقهیة. جلد ۱. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
۲۲. _____ (۱۴۲۴ ق.). أنوار الفقاهة. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).



۲۳. موسوی بجنوردی، سید محمد. (۱۳۸۹). قواعد فقهی. جلد ۲. تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

۲۴. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. جلد ۲۹ و ۳۹. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

منابع لاتین:

- Annas, G. J., Andrews, L. B., & Isasi, R. M. (2002). Cloning and the law: Global regulatory roundup. The Hastings Center Report, 23-14, (3)32.
- President's Council on Bioethics. (2002). Human cloning and human dignity: An ethical inquiry. Washington, D.C.: Government Printing Office.
- Wilmut, I., Schnieke, A. E., McWhir, J., Kind, A. J., & Campbell, K. H. S. (1997). Viable offspring derived from fetal and adult mammalian cells. Nature,